

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

میرویس ودان محمودی

۲۳ اپریل ۲۰۱۳

فرمانبرداران ارتجاع و سرمایه در صدد بدنامی رهبران جنبش مقاومت افغانستان! ۱۳



راسیزم، هزاره ایسم و چنگیزیسیم، قاسم مشترک بین «محقق»، «کشتمند»، «صادق» و «حسین»

جیغ کشیدن یک خوک زرد از میان فاضلاب «شورش» علیه چپ انقلابی افغانستان!
راستی «صدر» صادق سه بخش عرعر نامه اش را بعد از مدت خیلی طولانی به هزار زحمت و اما مملو از غلطی ها به رشته تحریر در آورد. هر سه بخش آن برابر به نصف یک بخش نوشته ام نمی شود و آنهم بی محتوا، تکراری و سرا پا جعل و تهمت و افتراء!!!
قاعده و رسم نقد و انتقاد براین اساس استوار است که نقاد نوشته های منتقد را بررسی می کند و بعد به نقد می کشد. «رهبر مائویستها» «صدر» صادق ظفر هنوز اینکار و ابتکار را فراموش کرده است و همانندی (اوستوک ها قهر کرده و اتی اتی می کند)!!! همه با هم یک خنده.

این آغای به غین (غ)، (گرناس) کور کورانه همین که دهن نجش را باز کرد هر چه تعفن که دارد رها می سازد و اما نوشته های جانب مقابل را نمی بیند و درست نمی خواند تا به جوابش بپردازد زیرا توان و سواد نوشتن و نقد نمودن را ندارد و نمی داند. شما بخش سوم عرعر نامه اش را ببینید که زیاد دزدی و غری و کاپی نکرده است و این طرز اصلی نگارش رهبر یک «سازمان مائویستی» می باشد که ادعای رهبری دارد. «صدر» پخپلو صادق ظفر سواد درست نوشتن را ندارد و اما در دزدی و کاپی کردن «استاد» است، وی با این نوع «استعداد» و سوپیه علمی و ادبی می خواهد از خود یک «صدر» دیگر بعد از «صدر یاری» معرفی دارد و پله های کمال و شهرت را ببیماید!!!

«صدر» صادق ظفر همچو خرس به خواب زمستانی رفته بود و به محض بیدار شدن باز هم همان چرندیات و اراجیف سابقه را مکرراً تکرار کرد و محیلانه با اینکارش می خواهد تا از پاسخگویی به ده ها سؤال طفره رفته گویا خودش را تیر کند؛ اما من دم قاطر را محکم چسبیده ام و تا که توبه نکند و خط بینی نکشد (ایلا) دادنی اش نیست؟! «صدر» صادق ظفر کوشش می کند که استاد خالقداد پغمانی- دانشمند مبارز موسوی- مبارز دانشمند آزادل و من را با بهتان و چسناله های هزاره ایست و چنگیزیستش ترور شخصیت کند و از ما مظلومان حقیقت گو و حقیقت پسند چهره های «لومپن و اوباش» معرفی دارد و اما این را نمی داند که در کران تا کران افغانستان چهره های شناخته شده هستیم و در قلب هزاران انسان درد دیده ای افغان جا داریم و مهمتر از همه، ما فرزندان خلف مادر وطن می باشیم. بناءً روی ملحوظات فوق، علیه باد های بر خاسته از بیت الخلاء «شورش» و دیگر گنداب های متعفن چنگیزیست و هزاره ایست، به سان صخره های کنار اقیانوس استوار و مغرور ایستاده ایم و آسیب پذیر و خدشه ناپذیر می باشیم.

قبلاً گفتم که اگر «صدر» صادق ظفر ... نداده است و جرأت دارد تمام نوشته هایم را در سایتک دو سره استخباراتی اش که به ضد انقلابیون هم هنگ می زند و هم قوله می کشد در معرض خواندن قرار دهد و اما به جای به نمایش گذاشتن فرار را بر قرار تر جیح داد و به خواب زمستانی رفت؛ بعد از مدت مدیدی از خواب زمستانی بیدار گشت آمد و با سی کیلو (چربو) اضافی علیه ما حمله را آغازید و در پهلوی آن مسیحانه به موعظه گری نیز آغازید تا با این شادی بازی های همیشگی از خود یک شخصیت برتر، با اصالت، با تربیت فامیلی، دارای اخلاق اجتماعی و با فرهنگ معرفی دارد و اما این خرس بد بو نمی داند که چند سالی است که بوی تعفنش بالا شده است، بدان لحاظ «صدر» پخپلو نمی تواند با چال و نیرنگ شخصیتی بخرد و هویتی برایش کمائی دارد، چه بنابر گفته عوام که «گاو شیری از برج» شناخته می شود، شناختی که سالهاست مردم از «صدر» صادق دارند.

«صدر» صادق ظفر با رفیق «انقلابی» اش «صدر» اسماعیل کشتمند و دیگر هم قلاده های هزاره ایست، خادیسست، کشتمندیسست و انجویستش نهایت در تپ و تلاش بوده و سخت سراسیمه اند و از «صدر» سلطان علی کشتمند دستور ترور شخصیت و تخریب منسوبین و رهبران جریان (شعله جاوید)، جنبش انقلابی و رهبران برومند و انقلابی جنبش انقلابی را می گیرند تا با این تکتیک های جدید سیاسی انگریز مانند شان که در زراد خانه ها و استخبارات کشور های ارتجاعی و استعماری بالاخص «ک. ج. ب.» و «ام. آی. ۶» طراحی و به مرحله اجراء گذاشته شده است، بتوانند در پوشش «حزب کمونیست مائویست» و نام پر افتخار (شعله جاوید) نخست افتخارات جاودانی (جنبش دمکراتیک نوین- شعله جاوید) را به بدنامی تاریخی بکشانند و در ثانی از این طریق یک بار دیگر در صحنه سیاسی کشور ظهور نمایند و صفوف پراکنده «حزب دمکراتیک خلق» را منسجم و متحد گردانند. در حالی که مردم و رهبران، کادر ها و منسوبین (شعله جاوید) «صدر» صادق ظفر، «صدر حسین» و «صدر» های دیگر حتا «صدر» داکتر -. «پولاد» یک تن از رهبران تسلیم طلب و ضد انقلابی «پیکار» را اصلاً به جا نیاورده و نمی شناسند چه رسد آنها را منحيث شعله ئی قبول نمایند!!! «سمندر» یکی از رهبران سنتریست (شعله جاوید) و دیگر رهبران و منسوبین (شعله جاوید) بار ها داکتر «هالندی» رابه خاطر شعله ئی بودنش مورد سؤال قرار داده اند و اما ایشان به جای جواب دادن،

خودش را در حصار مرغانچه های «پیام» و «شورش» پنهان و اسیر ساخته است و از حقیقت می گریزد. وی عمداً و دستوری به جعل و تحریف واقعیات جنبش شعله ئی و جنبش انقلابی ضد روسی و ترورکردن شخصیت ها و رهبران شعله ئی و جنبش انقلابی منحنیث وظیفه، خودش را مذبوحانه و خاینانه مصروف ساخته است تا در واپسین لحظات عمر پر از خیانتش از روباه مکار و بی دمس، شیری بتراشد که هرگز خیالش بحقیقت نخواهد پیوست و با این آرزو رسوا و رسوا تر گشته و رهسپار قبرستان خواهد شد. برای جناب ایشان توصیه می شود که از خوردن پنیر های باکتری دار هالندی که گویند پر از مفاد است بپرهیزند زیرا باکتریای آن نوع پنیر ها با باکتریای وجود شان نه در تضاد بل سازش کرده است و باعث گسترش باکتریای مضر شده است. قرار معلوم سازش باکتریای پنیر با باکتریای وجود «پولاد» ایشان را بدین حالت زار انداخته است، نه تنها بالای رشته های عصبی مغز ایشان اثرات ناگوار و منفی پدید آورده است بل جناب ایشان را بدان داشته است که یک پای به بیت الخلاء و پای دیگرش در مرغانچه «صدر» پخپلو صادق ظفر در رفت و آمد باشد. این پیشامد غیر مترقب متأسفانه ضمیر و وجدانش را نیز مبتلاء و از ایشان یک شخصیت سست و سر چوبک به نمایش گذاشته است. این روباه صفت محیل با نشر اراجیف و چرندیات دستوری و جعلی اش در نبود رهبران شعله ئی و جنبش انقلابی تلاش غیر شریفانه می کند. تا زمانی که رهبران انقلابی در قید حیات بودند این دسته اپورتونیست ها از نام و رسم آنها آبرو و هویت می خریدند. این اعجوبه گک مکار و خرف که یک روزی هم مبارزه مسلحانه مستقل نکرده است و بدون کوچکترین سابقه مبارزاتی به روسها تسلیم شد و «پیکار» را در بست در اختیار (خاد) رها کرد و در دامن امپریالیسم، انجونیست شد؛ حالا این پتیاره روزگار و تسلیم طلب تا مغز استخوان سیاه و اپورتونیست رهبران انقلابی را که در عمل یعنی عالیترین شکل مبارزه، مبارزه مسلحانه را در دستور کار شان قرار داده بودند و در جنگ و مبارزه جاودانه گشتند اپورتونیست و..... می خواند؟؟؟؟!! لعنت و نفرین بر جاسوسان حقیر «ک. ج. ب.» و «سیا» و!.....

این که «صدر» صادق ظفر و دیگر «صدر» های بیشعور تحت اسم «شهید یاری» خویش را سخت پنهان کرده اند به زعم شان که افتخار کمائی می دارند و هم در قلوب توده ها جا باز می دارند و خواهند توانست پلان های شوم ایران-پاکستان و دیگر بادران ارتجاعی و استعماری شان را در افغانستان پیاده نمایند، زهی یابو گری!

«شهید یاری» یک انسان عادی بود و محفل خیلی کوچک و انگشت شماری را در وحدت با «سمندر» به نام «سازمان جوانان مترقی» به وجود آورد که دستاورد های سیاسی چندانی هم نداشت و در صحنه سیاسی زیاد به شهرت نرسید. در سطح ملی تا هنوز مردم از موجودیتش اطلاعی ندارند و تنها و تنها اسم بالنده و پر افتخار (شعله جاوید) در رأس آن فرزندان فرزانه مادر وطن در پیشاپیش آنها (محمودی ها) بالاخص زنده یاد دکتر رحیم محمودی را می شناسند و بس. حرکت ارتجاعی و حتا خاینانه ای که «س. ج. م.» انجام داد همانا علنی گرائی بود. این حرکت ضد انقلابی باعث گشت که در زمان حاکمیت خون و آتش سگان زرین قلاده امپریالیسم روس هزاران تن شعله ئی انقلابی را شناسائی و به شهادت برسانند؛ حقیقت گر چه تلخ است و اما باید گفت!!!

این که «صدر» های هزاره ایست- چنگیزیست- خادیسست- کشتمندیسست و انجونیست به خاطر خاکپاشی به چشمان مردم و نفی و جعل عامدانه تاریخ شادیبازی ها می کنند این شادیبازی شان حقایق تاریخ را هرگز نفی و تحریف نمی تواند زیرا تاریخ توسط فرزندان وطن سینه به سینه نقل می شود.

«صدر» صادق ظفر رئیس پخپلو ها این دوره گرد بی هویت در آغاز قوله نامه اش ما را محکوم به فحاشی و لومپنی کرده و با «کیسه بران سر چوک» مقایسه می کند؛ در اینجا «صادق ظفر» در پهلوی خرگری ها و لولو گری هایش یک جرم نابخشودنی دیگری را به جرم هایش می آفزاید و به طبقات محروم جامعه حمله می کند. آنانی که به کیسه بری و دیگر اعمال مشابه دست می زنند مجبوراند تا به خاطر بقاء و شکم سیر کردن فامیل های شان جبراً در نبود کار به

اعمال نا شایسته ای دست بزنند، زیرا فقر، بیکاری و تهیدستی، فحشاء و محصول جامعه طبقاتی می باشد. کیسه بر ها، بازار سیاه ها و خس دزدان تنها برای زنده ماندن و امرار معاش چنان عملی را مرتکب می شدند و اما در زندگی شان کدام پیشرفت عمده ای هرگز پدید نمی آمد. از این نوع طرز برخورد «صدر» صادق ظفر بوی راسیسم و بوی بورژوازی می آید زیرا «صدر» صادق ظفر خودش را نماینده «مائویستها» می خواند و داد از خدمت برای طبقات محروم و ستمکش جامعه می زند و اما در عمل و گفتار حرفش را نفی کرده و در بالین بورژوازی می غلتند! به جای این که طبقات ممتاز را که مشغول استثمار فرد از فرد و ستم ملی بود محکوم نماید به مصاف ستمدیده ترین لایحه های اجتماعی می تازد !!!

«صادق ظفر» و هم قلابه های هزاره ایست و چنگیزیستش همیشه از ظلم و اجحاف شئو ونیسم پشتون عفو و جف می زنند و به بهانه ضدیت با شئو ونیسم شدیداً به پشتون ستیزی هزاره ایستی و چنگیزیستی دست می زنند. خانم محترمه و مکرمه ایشان بار ها نفرتش را علیه افغانها در کلیت اعلام داشته است و خودش را جدا از این فرهنگ و کشور می داند و اما شوهر شان دیگران را به راسیسم محکوم می دارد؛ بنام خدا را - یک بام و دو هوا را. «صدر» صادق ظفر حق دارد که از پشتونیزم و شئو ونیسم پشتون که همانا سیاست طبقات ممتاز، ستمگر و استثمارگر بود سخن به میان بیاورد و مورد نفرت و سرزنش قرار دهد و اما ما حق نداریم تا شئو ونیسم و راسیسم هزارگی را که حساب شان جدا از حساب خلقهای هزاره می باشد نقد و محکوم کنیم و هم حق نداریم که طبقه ممتاز، خاین و ستمگر هزاره را هزاره ایست و چنگیزیست خطاب نمائیم؛ زیرا بنابر فهم و درک «صادق ظفر» که از الاغ به یک رتبه بالا تر ترفیع نموده و به مقام و منصب قاطر رسیده و مدال گرفته است؛ کوبیدن طبقات ستمگر، خاین و جاسوس هزاره ۱۹۹۲-۱۹۹۶ کوبیدن هزاره ها در کلیت است! زهی قاطریت!!

«صدر» صادق ظفر و دیگر هزاره ایست های همقلاده اش چنگیز جبار را منحنیت پیشوای شان تکریم می نمایند و حالا طوری می انگارند که چنگیز از مغولستان نه بل از مردمان بومی این خنّه تاریخی بود؟! یک خنده با قهقهه های بلند.

در ثانی به خاطر هویت سازی مولانا جلال الدین محمد بلخی را نیز متعلق به دودمان چنگیز دانسته و مهر هزارگی می زنند!

ثالث خویش را تهداب گذار، رهبران و مؤسسان جریان دمکراتیک نوین افغانستان (شعله جاوید) خطاب نموده و هنوز هم در کمال خرگوری خراشه شان در قعر تاریکیها روانند تا آفتاب (شعله جاوید) را با دم های شان پنهان داشته و اسم و رسمش را در مرداب هزاره ایسم و چنگیزیسم دفن و بد نام سازند!

چهارم «شهید یاری» را «خط گذار مائویسم» و مائوتسه دون قرن نامیده و در حالی که «خط گذار مائویسم» خطش را روی یخ نوشته بود و در زیر اشعه های داغ خورشید رها کرده بود و بدان جهت تا حال کدام اثر فلسفی و تئوریک از ایشان کشف نشده است که دیده شود که چگونه «مائویسم» را خط گذاری کرده اند؟! حتمی آب شده در مجراء های خالی زمین ناپدید گشته اند! و یا هم درجه رشد فکری «صدر» های چنان است که برای یافتن یک مطلب از «شهید یاری» ده ها سال وقت لازم دارند، مگر این است که «صدر» جهت یافتن تاریخ تولد وی تیش لز دو سال وقت لازم داشتند.

پنجم حالا «صدر» پخپلو بنیانگذار «پخپلو ایسم» آمده و مدعی می شود که مردم مغول تبار و شریف هزاره بومیان اصلی این آب و خاک اند و به خاطر ثبوت ادعایش نوشته های داکتر عبدالحی «حبیبی»، خاین ملی مخدوم «رهین» و یک فرانسوی و چند تا پدر انگلیسی اش را منحنیت سند مستند به شهادت می گیرد؟! همین «صدر» صادق ظفر در عوعو نامه ای علیه (سازمان انقلابی) موجودیت و حماسه های تاریخی ملالی (میوند) شیر زن کندهاری را که در شکست انگلیسها در حماسه میوند سهم فعالی داشت محصول خیال بافی های داکتر عبدالحی «حبیبی» می پندارد؛ و اما

به عکس و بی شرمانه باز هم از زبان «حبیبی» نقل قول می کند که هزاره ها را بومیان اصل افغانستان خطاب کرده است. حالا «صدر» صادق ظفر در کمال باور و احترام حرف «حبیبی» را تصدیق و منحیث سند تاریخی قبول می کند!!! مگر یک چیز را بز هم عامدانه فراموش می کند که «مأخذ خود را به صورت علمی و دقیق معرفی ندارد، تا هیچ کسی مجبور نباشد بیش از دو صد کتاب و مقاله پوهاند «حبیبی» را ورق بزند، تا ادعای واهی «صدر» صادق را بیابد.

حالا پرسش ما از «صدر» صادق ظفر این است، این که شما نسل بومی این قلمرو شیران و عقابان هستید پس چرا خویشرا «افغانستانی» می دانید و می خوانید؟
همچنان بر رؤیت سند ثبوت کنید که افغانستان چه زمانی به اسم «هزارستان» یاد می شد و ارجاع و مرجع تان کدام اسناد تاریخی می باشد؟

اگر خروسچف و برژنف قیافه های شرقی و مغولی می داشت هیچ شک و شبهه وجود نداشت که هزاره خطاب شان نمی کردید. بناءً از دید هزاره ایست های چنگیزیست ما مردم بومی این مرز های تاریخی نبوده بل مهاجران هستیم و هزاره ها مردم اصل و تاریخی این میهن می باشند.

«صادق ظفر» ما را به وارونه جلوه دادن تاریخ محکوم می کند و به خاطر اثبات مدعایش از منابع استعماری انگلیسی که در نیمه قرن ۱۸ میلادی و بعد از آن نوشته شده است رو می آورد و کوشش می کند تا بر ما بقبولاند که آنها بومیان اند و نه ما!

همان طوری که در قسمت ۱۲ این سلسله نوشتیم، حالا که «کنری» صادق از آب برآمده و سوراخهای استخباراتی و جاسوسی اش از کیلومتر ها دور تر، به چشم می خورد، او سخت تلاش دارد تا مباحث سیاسی حاضر و وابستگی های استخباراتی اش را از میدان بحث دور نموده، به عوض بحث های تاریخی را به میدان بیفکند. هرچند من در رشته تاریخ تخصص ندارم تا به خود حق دهم در چنان مواردی احکامی صادر نمایم، مگر با آنهم از برکت انترنیت و هزاران جلد کتاب و ده ها هزار مقاله ای که می توان در هر مورد در آنجا یافت، می توانم به ارتباط باشندگان بومی این سرزمین نیز نکاتی را تقدیم خوانندگان نمایم؛ مگر سؤال این است که چرا باید به عوض بررسی اوضاع کنونی و نقش نیروها را در موقعیت فعلی که کشور ما به وسیله امریکا و شرکای جنایاتش اشغال شده به بررسی گرفتن، به ۵۰۰۰ سال قبل مراجعه نماییم؟؟؟ از آن گذشته وقتی فردی مانند «صدر» صادق که در دروغ گوئی و افتراء شهره خاص و عام است، بخواهد خود را زیر نام یک نویسنده پنهان نماید، آیا نباید نخست مأخذ خود را با اسلوب علمی معرفی بدارد تا بتوان آن را رد گیری نمود و از آن هم گذشته، بادر نظر داشت آن که اکثر مستشرقین اروپائی، امریکائی و روسی، تحقیقات تاریخی و یا جامعه شناسانه شغل دوم آنها بوده در اصل عوامل استخبارات کشور های خودشان می باشند، آیا نباید بعد از آن که موجودیت چنان کتابی با محتوای مورد ادعای «صدر» صادق تثبیت شد، به انگیزه نگارش آن نویسنده و سهم نهاد های استخباراتی دولت های آنها در چنان نگارشی توجه نمود؟؟

از تمام اینها مهمتر، مگر واقعیت غیر از این است که وقتی «صدر» صادق متوجه رنگ باختن «شعله ئی» گری اش شد و دید که پناه گرفتن در عقب نام «شهید یاری» هم نه تنها او را از زیر ضربات کوبنده و رسوا کننده من حفاظت نکرد، بلکه در تداوم خود آن سنگر را نیز جز غاله نمود، اینک بادیده درائی و اپورتونسمی که فقط در افرادی مانند «صدر» صادق می توان نمونه آن را دید، بحث های تاریخی را به راه انداخته می خواهد، در پناه سنگر قومی و ملیتی، به فعالیت استخباراتی خود ادامه بدهد. یعنی همان کاری که در طی بیش از یک قرن، هزاره های مقیم کوپته با توسل به آن علیه باشندگان بومی کوپته به خصوص خلق دلیر بلوچ انجام داده اند.

«صدر» صادق!

نمی دانم این خودت هستی که سمت کارت را تعیین می نمائی و یا هم باداران و آمرانت در نهاد های استخباراتی، هرکدام که باشید در ماهیت قضیه تفاوتی به وجود نمی آید و آن این که درجه ذکاوت تان صرف در حد یک الاغ می باشد نه چیزی بیشتر از آن. که اگر این چنین نمی بود، تلاش نمی کردید تا با تغییر موضوع، خود را با چنین شیوه های رسوائی از زیر ضربت نجات بدهید.

برای این که به اصطلاح خوب خر فهم شده باشی، من به این کار ندارم که باشندگان بومی این سرزمین چه کسانی بوده و می باشند، حد اقل بعد از آن که با گذشت حدود ۵ سال حق این را یافتم تا در پاسپورتم، کاندائی نوشته شود، و از همان حقی برخوردار شدم که مهاجران صد ها سال قبل از آن برخوردار بودند، این ظرفیت را داشته و دارم تا بگویم، هرکسی در هر جایی که زاده شده و یا بعد ها برای زندگانی خود انتخاب نموده و پراستیک اجتماعی خود را در آنجا تنظیم نموده است، از همانجا بوده و هیچ کسی خارجی و بیگانه نیست.

بیگانه پنداشتن این و یا آن قوم، اعم از هزاره، پشتون، ازبک، تاجیک، بلوچ و .. نمود بارزی است از راسیزم و شئونیزم به مثابه دو روی یک سکه واحد. فقط افرادی که از درجه ذکاوت پائین در حد تو برخوردار باشند و یا هم به مانند تو سر در آخور بیگانه داشته باشند، ردیلانه تلاش می ورزند تا بخشی از مردم و ملت افغانستان را از پیکر کل آن جدا ساخته، به دستور بادارانش همه را «یکه کشی» نماید.

برای من اگر پشتون است و یا تاجیک و اگر هزاره است و یا بلوچ و یا ... تمام آنها وقتی در افغانستان زندگانی می نمایند و تابعیت آن کشور را دارند، همه افغان اند و هم میهن می باشند، من با هیچ افغان و هیچ هم میهنی مشکلی ندارم تا بروم به کتاب این یا آن فرانسوی و یا انگلیسی مراجعه نمایم، مشکل من با دشمنان مردم، با دشمنان میهنم با افرادی از قماش تو است که وطن فروش و جاسوس هستی. چون دستت را خوانده ام و خودت هم می دانی که تو جاسوس کثیف را خوب شناخته ام تلاش نکن تا موضوع عوض کرده، بعد از آن که «شهید یاری» را سه و نیم دهه بعد از مرگش توسط من از قبر ناپیدایش بدر آوردی، عین کار را با تمام ملیت هزاره نمائی. من نه تنها قبلاً ابراز داشته ام بلکه اینک برای چندمین بار اعلام می دارم که من با هزاره مشکلی ندارم اما دشمن خونین هزاره ایسم می باشم، من با پشتون، تاجیک و ... مشکلی ندارم مگر باز هم دشمن خونین شئونیزم، راسیزم، عظمت طلبی و زور گوئی می باشم. وقتی تو جاسوس را هزاره ایست گفته، می گویم، بدان معناست که تو انسان کثیف را به خاطر نژاد پرستی و دشمنی ات با سایر نژاد ها و اقوام دشمن می دارم، به همان سانی که سیاف، گلبدین و ملا عمر را دانسته و می دانم.

«صدر» صادق!

تو هم حتماً این ضرب المثل را شنیده ای، «انسان هرکس را فریب بدهد، خود را فریب داده نمی تواند» با در نظر داشت این حکم، آیا در تمام عمر به ننگ آلوده ات کدام زمانی اتفاق افتاده باشد که سر در گریبان کرده از اینهمه دروغی که می بافی، نزد خودت خجالت کشیده باشی؟؟ با آن که شناخت کافی دارم تا بدانم که تو در عمرت از چنان شرافتی برخوردار نبوده ای تا چنان بیندیشی، مگر سؤال را به چند علت مطرح نمودم. نخست آن که مردم بدانند من با چه شرافت باخته و بی وجدانی طرف هستم، دیگر آن که رفقاء و همکارانت متوجه شوند که تو چه انسان پستی هستی و از همه بالاتر:

همین ۴ موش کوری که بعد از باختن هر سوراخی، از سوراخ دیگری سر می کشند، متوجه باشند که تو آنقدر کثیف و بی وجدان هستی که فردا همین فردا، برای آنها نیز دوسیه ساخته، همان طوری که با بستن اتهام ناموسی بر زنده یاد معلم صاحب «بصیر خان پغمانی»، وی را وادار به نوشتن آن رساله نمودی، دیر و یا زود علیه اینها نیز همان اتهام زنی را شروع خواهی نمود. شاید در اینجا مشکلی که سرراحت خلق شود و نتوانی عین اتهام را بر این موش های کورت وارد نمائی، همان مسأله ناموسی باشد، زیرا هر چه نباشد، گذشت زمان، جذباتی را که در «بصیر خان» حرکتی

را به وجود آورد بود، شاید نتواند برای دیگران خلق نماید. مگر این بدان معنا نیست، که کور موش های همراهت، از اتهام زنی تو کاملاً مصون می باشند.

«صدر» صادق!

نمی دانم که مناسبات واقعی تو و کورموشهای دیگر چگونه است، اما این نکته را به خوبی می دانم آنها بعد از هر نوشته ات، خلاف آن که حضوری شاید برایت کف بزنند، اما چون می دانند که تو دروغ می گوئی و افتراء و تهمت می بندی، به محض جدا شدن از تو در دل و چه بسا بین هم بگویند:

«واقعاً که انسان بی شرفی است.» می توانی مطمئن باشی، اگر آنها تا امروز چنان قضاوتی نداشته اند، به محض خواندن این نوشته، همین حکم بخشی از قضاوت و وجدان آنها را خواهد ساخت، مگر این که خود هم چیزی به نام وجدان نداشته باشند.

ادامه دارد